

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لسانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب ما ائش

ملا جان محمد و ملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولوی عبدالرشید پشاور

# دوہ و مباب پہ بیان کنیں نعت دسپیل سلین دے

پڑھغہ رسول مقبول می پڑ ہو رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورمت عالیان است پہ تحقیق خیر البشر دی ہ یقین بہترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بہترین مخلوقات بود خیر خواہ دھرا امت دے خیر خواہ ہر امت است او چہ مشفق تو مور و پلاردی کہ مشفق از مادر و پدر است خود دہ پہ روی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ است آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود	بیاد سرد در پیر سواری باز درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران است دہہ عالم سر و سردی مرہم عالم را سرد است و قاب قوسین چہی مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہم شفاعت دے عام است شفاعت او حضرت ہسی شہ یاردی حضرت یحییٰ شہ یار است پیش و پس چہ خہ دنیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا است ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود
--	--

# دریم باب پہ بیان کنیں ذکر داحی ابو

وہر چاوتہ معلوم دی وہ ہر کہ معلوم اند	کمال صحاب ددین مجوم ہم اصحاب ستارگان ہیں اند
--	---



بسم اللہ الرحمن الرحیم

پہ شازبہ گویا کرہ پہ شازبان گویا کن پہ سایہ می خنک بال کہ پہ سایہ اش شنگ بال کن پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول ہے شوی لہ محنت بہ خان خلاص از محنت جان را کنی دہہ ظلت علاج دے ہمہ تارکیہا را علاج است زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکر عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہم نابود است	راشہ تکل دحق شاکرہ بیا ہمیشہ مرتق را شاکر کن دانشاپہ زمرہ کنشغال کہ این شاز در دل تہال کن کہ پہ دے شامشغول شی اگر باین شامشغول ہے شوی کہ خپیل و ردی پہ خلاص اگر و رد خود با خلاص کنی دعہ و مرد دزیرہ سراج دے ہو درد چراج دل است نفس مہ کارہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکر د دنیا چہ خہ طیبود دے از دنیا کہ بجز ہے ہر دست
---	---

که شوک شی دحق په لودی  
 اگر کسی بر طرف حق برود  
 چو می نه چه غلط دوی شی  
 جانے نباشد که اینها غلط شوند  
 دحضرت هسی یاران دی  
 یاران حضرت چنین اند  
 دس رسول په تبع نبیایی  
 به تبع رسول می شاید  
 اول یار دده صدیق وو  
 اول یار او صدیق بود  
 له هر شخه ساکت وو  
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود  
 دوه وم یار دده عم وو  
 دویم یار ایشان عمر بود  
 هم دحق باطل فارق وو  
 هم فارق حق و باطل بود  
 دسیم یار دده عثمان وو  
 سوم یار ایشان عثمان بود  
 ترحد زیات وو دده علم  
 علم او از حد زیاده بود  
 خار میاری علی وو  
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری  
 برین ستار با که اصحاب اند راه بر بیند  
 پیچ و تاب لکه موی شی  
 پیچ و تاب مانند موی شوند  
 چه دده ددین پاسبان  
 که پاسبانان دین اند  
 چه هر شوک در و دپر والی  
 که هر کس بر ایشان درود بخواند  
 چه کامل دده تصدیق وو  
 که تصدیق ایشان کامل بود  
 خو پر دین باند ثابت وو  
 و بر دین ثابت بود  
 جو پر و شبان عدل وو  
 که روشن آفتاب عدل بود  
 پید می فرق کنس موافق وو  
 و درین فرق موافق بود  
 دحیاد سخا کان وو  
 که کان حیا و سخا بود  
 خوی خاصه وو دده حلم  
 و علم خاصه سیرت او بود  
 چه همت دپر عالی وو  
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو  
 شجاعت ایشان بید ریغ بود  
 ددوی مدح می تصویر کره  
 مدح ایشان تصویر کردم  
 که ددوی دروی دپاره  
 که بر روی ایشان  
 پیر محمد دیر کناه کارد  
 پیر محمد بسیار تنگبار است  
 معفرت لخدایه عواری  
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو  
 برانے گردن کافر تیغ بود  
 بقلم می لب تخریر کره  
 به قلم اندکے تخریر کردم  
 ماهم و نه نجین غفاسه  
 ما هم بر بخش اے غفار  
 له غفاسه امید وار دی  
 از غفار امید وار است  
 کپه مومی بیاب و یاری  
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کنس مدح دشازاد سلیمان چه  
 باب چهارم است در مدح شهنشاه سلیمان که  
 نعمت می زه سر فرانشوم پایه مابین کنس خلق  
 نعمت او سر فرزند شدم و در میان خلق  
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت  
 ممتاز شدم موجب من از ایشان بفرست شکر نعمت  
 پر ما واجب دی  
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده  
 پس از حد درود  
 شاه سلیمان حکم شو  
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشاه مدح مقصود  
 شد مدح شاه مقصود من  
 کل عالم پر منور شو  
 همه عالم بر روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه  
 بر عالم بختین از سخا شد  
 د شاه تخت سلیمانی دی  
 تخت شاه سلیمانی است  
 حضرت دین می محکم کرد  
 دین حضرت را محکم کرد  
 زیب زینت دی شاه علم  
 شاه زیب زینت علم است  
 پر میدان دجنگ هم شیر  
 در میدان جنگ هم شیر است  
 صاعقه دده دقهر  
 صاعقه قهر او  
 دیر محکمی تخت و بخت  
 بخت و تخت او بسیار منصوب است  
 لذت عمری پر تر میخ کرد  
 لذت عمر برودتخ گردانید  
 سرکنش خصمی مقهور شه  
 سرکنش دشمنش مغلوب شد  
 پستان و ربانند بساد شو  
 افغانان باو شاد شدند و او  
 قند هار چه در هکت زندان  
 قند هار که هر زندان بود

د نعمت شکره مقصود شاه  
 شکر نعمت مقصود شد  
 عجب لطف بر دانی دی  
 عجب لطف خدا است  
 پند و سران می جمل کم کرد  
 در دوران خود جهالت کم کرد  
 سیالی نشسته خوک پشم  
 برابر او در علم بچکس نیست  
 داعی ایه حق شمشیر دمی  
 در حق دشمن شمشیر است  
 و لانه وی ددشمن نهرا  
 دیران میکند شهر دشمن را  
 پر دشمن می آرام تخت د  
 بر دشمن آرام نخل است  
 فراخ جهان می بانند سیم کرد  
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد  
 په قلعه دغم محصور شه  
 دور قلعه غم بند شد  
 له همه غمه آزاد شوه  
 از همه غم آزاد شدند  
 بیانندان و مرتبه حیران و  
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو  
 درین وقت جنت نذیر شد  
 نن سبب دهر دولت دی  
 امروز سبب هر دولت است  
 که به بخت دسروز کاروی  
 اگر بخت روزگار باشد  
 شاه زاده د علم کان می  
 شهزاده کان علم است  
 د دولت می زه دعا کرم  
 از دولتش دعا میکند  
 خوا مکان د بقا وینه  
 تا امکان بقا باشد  
 چه عالم باندر روشن دی  
 که عالم برین روشن است  
 پیر محل عزیز ناتوان دی  
 پیر محل عزیز ناتوان است  
 که هر خوملاح تحریر کرد  
 اگر هر چند می تحریر کند  
 شاهزاده مدح ده دی  
 لوح شهزاده بسیار است

هم دمصر دلپذیر سو  
 هم از مصر دل پذیر شد  
 سر چشمه دهر نعمت دی  
 سر چشمه هر نعمت است  
 دده عمر دی بی شماروی  
 عمر او بسیار باشد دی  
 نن رونق ددرست جهان  
 امروز رونق تمام جهان است  
 د بخت خواست تلخ حلا  
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند  
 دا افتاب دی رک لوبینه  
 این آفتاب خدا نگاهدارد  
 تمام ملک با پده کلشن دی  
 تمام ملک بر او گلشن است  
 سراسره کل نقصان دی  
 سراسر همه نقصان است  
 په بیان کبش به تقصیر  
 در بیان تقصیر کند  
 تر حساب تر شمار که تیره  
 از اندازه حساب زیاد است

# پنجم باب بیابان ده خوالفاطیو بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعمال است  
و حاکمان و بیخین دیر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سرکوه - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان  
فرمان بده - فرمان بدار - فرمان بده - فرمان  
 و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی دی - فرمان به و سرکوه  
داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -  
 فرمان و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی ندی -  
فرمان داده شد - فرمان داده شده است -  
 فرمان به و سرکوه کرسی - فرمان بی و سرکوه - فرمان بی  
فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را  
 و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه - فرمان بی و سرکوه  
داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -  
 فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه - فرمان  
فرمان نداده است - فرمان را نخواهد داد - فرمان  
 دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه  
را دادی - فرمان را داده است - فرمان را نخواهد داد  
 فرمان دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه  
فرمان را ندادی - فرمان را نداده است - فرمان را نخواهد داد  
 فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه  
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه  
فرمان را ندادم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد  
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان نسوم  
فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام -  
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه بی  
فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد  
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سو ندی - فرمان به و کینه بی  
فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته نخواهد شد  
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه بی  
فرمان بی نویسی - فرمان نوشته است - فرمان را نوشتی -  
 فرمان به و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کنبلی و کینه بی  
فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای  
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی  
فرمان را نوشتم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت  
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی  
فرمان را نه نوشتم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهم نوشت  
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی  
فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت  
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی  
فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشته است - فرمان را نخواهد نوشت  
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بنه و کوه - دیوان بی بنه  
دیوان بکن - دیوان کن - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

حاصل دی وه لپیزه - حاصل دی لپیزلی هی - حاصل وه لپیری  
 حاصل را فرستادی حاصل را فرستاده - حاصل را خواهی فرستاد  
 حاصل دی نه ولپیزه - حاصل دی نه لپیزلی - حاصل نه ولپیزه  
 حاصل را نفرستادی حاصل را نفرستاده - حاصل نخواهی فرستاد  
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل به وه لپیزه  
 حاصل را فرستادم حاصل را فرستاده ایم - حاصل را خواهیم فرستاد  
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل می نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه  
 حاصل را نفرستادم حاصل را نفرستاده ایم - حاصل نخواهیم فرستاد  
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل خله کوه  
 زون کن زون کن بزین ویرا بزین ویرا زون چرا میکنی  
 وهیه واهه - وهلی دی - وهیه وهی - وهیه واهه - وهیه وهلی  
 زودش زده است خواهد زد زودش زوده است  
 نه بیه وهی - وهی واهه - وهلی دی - وهیه وهی  
 نخواهد زد زدی زده ای خواهی زد  
 وهی واهه - وهلی دی - وهیه وهی - وهیه واهه  
 زوم زده ام خواهم زد زوم -  
 نه دی وهلی - نه بیه وهه - تول کوه - تول مه کوه -  
 زوده ایم نخواهیم زد بستن کن بستن کن  
 وهیه تری - مهیه تری - خله یه تری - پر خله تری - بیگناه ده  
 بستن کن بستن کن چاره میکنی برهه بندی بخت است  
 وهیه تری - تولی دی - وهیه تری - نه بیه تری  
 بستن کن بستن کن نخواهیم بستن

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -  
 دیوان کرد دیوان کرده است دیوان خواهد کرد  
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری  
 دیوان نه کرد دیوان نه کرده است دیوان نخواهد کرد  
 دیوان وسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -  
 دیوان شد دیوان شده است دیوان خواهد شد  
 دیوان نه وسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی  
 دیوان نشد دیوان نشده است دیوان نخواهد شد  
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -  
 دیوان را کردی دیوان را کرده ای دیوان خواهی کرد  
 دیوان دی نه وکر - دیوان ده نه دی کوی - دیوان به نه وکر  
 دیوان را نکردی دیوان را نکرده ای دیوان نخواهی کرد  
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر -  
 دیوان را کردم دیوان را کرده ایم دیوان را خواهیم کرد  
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر  
 دیوان را نکردم دیوان را نکرده ایم دیوان را نخواهیم کرد  
 حاصل ولپیزه حاصل مه لپیزه حاصل خله لپیزه  
 حاصل را نفرستاد حاصل را بفرست حاصل را چرا بفرستی  
 حاصل ی وه لپیزه - حاصل ی لپیزلی دی - حاصل وه لپیزه  
 حاصل را فرستاد حاصل را فرستاده است حاصل را خواهد فرستاد  
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه  
 حاصل را نفرستاد حاصل را نفرستاده است حاصل را نخواهد فرستاد

نه بیه دی تری - نه بیه وه تری - وه دی تاره - تری دی دی -  
 نه بیه بست - نخواهد بست - بست - بست  
 وه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی حی تری - نه بیه وه تری  
 خواهی بست - نه بست - نه بست - نخواهی بست  
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه ترم - نه می و تاره -  
 بست - بست ایم - خواهم بست - نه بست  
 نه می دی تری - نه بیه وه ترم - نه بیه پیغاره تختایر کم  
 نه بست ایم - نخواهم بست - نه بگردش - نه بخر کم  
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پنه کارد - خیه کو -  
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت - چه میکنی  
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیرا ووست  
 آورد - آورده هست - خواهد آورد - نه آورد دی  
 نه پیردی راوستلی نه بیه راولی - را دی ووست - راوستلی دی  
 نه آورده هست - نه خواهد آورد - آوردی - آورده  
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی حی راوستلی - نه بیه را ولی  
 خواهی آورد - بیاد دی - نه آورده - نخواهی آورد  
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولوم - نه می را ووست  
 آوردم - آورده ایم - خواهم آورد - نه آوردم  
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولوم - سلام و کره - سلام مه کره -  
 نه آورده ایم - نخواهم آورد - سلام کن - سلام کن  
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام بیه کوی - سلام مه و کر  
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه نه و کوی - سلام می و کر  
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی  
 سلام می کوی می - سلام بیه و کر - سلام می و کر - سلام می نه دی کوی  
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -  
 سلام بیه نه و کر - سلام و کر - سلام می کوی می - سلام بیه و کر  
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد  
 سلام می نه و کر - سلام می کوی می - سلام بیه نه و کر  
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد  
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -  
 خلعت مه - خلعت بده - خلعت بده  
 خلعت و اغندل - خلعت مه اغندل - خلعت و اغندل  
 خلعت پرورش - خلعت پرورش - خلعت با پوشید  
 خلعت می اغندلی می - خلعت بیه و اغندل - خلعت بیه و اغندل  
 خلعت را - پوشیده هست - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پرورشید  
 خلعت نه دی اغندل - خلعت بیه و اغندل - خلعت دی و اغندل  
 خلعت را پرورشید هست - خلعت را نخواهد پوشید - خلعت را پرورشیدی  
 خلعت می اغندلی می - خلعت بیه و اغندل - خلعت نه دی و اغندل  
 خلعت را پرورشید - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پرورشیدی  
 خلعت می اغندلی می - خلعت بیه و اغندل - خلعت می نه دی و اغندل  
 خلعت پرورشید ایم - خلعت را خواهیم پوشید - خلعت را پرورشیدیم

نه را غلم - نه ییم را غلی - نه بسمر را - مواجب ور کره  
 نه آدم - نه آور ایم - نخواهم آمد - مواجب بده  
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته  
 مواجب بده - مواجب از کیفیت - مواجب نیست  
 مواجبی و سر کر - مواجبی و سر کری - مواجب به ور کری  
 مواجب داد - مواجب داده هست - مواجب خواهد داد کری  
 مواجبی نه ور کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجبی نه ور کری  
 مواجب نداد - مواجب نداده هست - مواجب نخواهد داد  
 مواجبی و سر کر - مواجبی و سر کری - مواجبی و سر کر  
 مواجب دادی - مواجب داده لید - مواجب نندی و سر کری  
 مواجب نندی و سر کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجبی و سر کر  
 مواجب نادای - مواجب نداده - مواجب نخواهی داد  
 مواجبی و کر - مواجبی و سر کری - مواجب به ور کر  
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد  
 مواجبی نه ور کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجب به ور کر  
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد  
 مواجب و کر سو - مواجب و سر کری سو دی - مواجبی و سر کری  
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد  
 مواجب و کر سو - مواجبی کر سو نندی - مواجبی و سر کری  
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد  
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تو کو  
 قشون جمع کن - قشون جمع کن - قشون را بهر که جمع میکنی -

خلعت می نندی اغستی - خلعت به نه واغندم -  
 خدمت را بپوشیده ایم - خدمت را نخواهم بپوشید  
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کار لوی  
 خانان بیاید - خانان بنیاید - خانان چه کار دارد  
 خانان را غله - خانان را غلی دی - خانان به راسی -  
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد  
 خانان نه را غله - خانان نندی را غلی - خانان به ندراشی  
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد  
 تاسی را غلاست - تاسی را غلی یاست - تاسی به راسی  
 شما آمدید - شما آمده اید - شما نخواهی آمد  
 تاسی نه را غلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراشی  
 شما نه آمدید - شما نه آمده اید - شما نخواهی آمد  
 موز سر غلو - موز را غلی یو - موز به راسو -  
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهم آمد  
 موز نه را غلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -  
 مایان نه آمدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهم آمد  
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - نندی را غلی -  
 آمد - آمده هست - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده هست  
 نه به راسی - راعلی - را غلی می - رابسی - ندراعلی -  
 نخواهد آمد - آمدی - آمده امی - نخواهی آمد - نه آمدی  
 نندی را غلی - نه به سر را - را غلم - را غلی می - را بسمر  
 نخواهی آمد - نخواهی آمد - آدم - نخواهم آمد -



نسان دی نه و نیو - نسان دی نه دی نیولی - نسان نه وه نس  
 نسان را نگرفتی نسان را نگرفته نسان را نخواستی گرفت -  
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی می - نسان به ونس  
 نسان گر فتم نسان را گرفته ایم - نسان خواهم گرفت -  
 نسان می نه وه نیو - نسان می ندی نیولی - نسان نه وه نس  
 نسان نگر فتم نسان نگر فتمت ایم - نسان نخواستی گرفت -  
 شماره - یا حساب هم پید غه رنگ زده کرد - وایه شماره  
 شمار کن و حساب راهم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را  
 وه نیوه - شماره می نیولی ده - شماره سه به وه نشی  
 گرفت - شماره را گرفته ست - شماره را خواهد گرفت  
 حساب وه نیوه - حساب می نیولی ده - حساب به وه نشی  
 حساب را گرفت حساب را گرفته ست حساب را خواهد گرفت  
 هم دغه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -  
 هم بهین قسم گفته میشود - شمار - شمار - چند میثاری  
 وه می کنل - کنلی می دی - وه بیه کنهی - نه می وه کنل -  
 شرد شرد هت بشمارد - بشمارد - نه شرد  
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنهی - وه می کنل -  
 شرد هت شرد هت شرد شرد  
 کنلی می دی - وه بیه کن - نه می وه کنل -  
 شرد هت شرد هت شرد شرد  
 نه می دی کنلی - نه بیه وه کن - وه می کنل -  
 شرد هت شرد هت شرد شرد

لیسکر در ست نه لوی لیسکر بی حساب ده - لیسکر خوا سرد -  
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است قشون خوار هت  
 لیسکر می قول کرد - لیسکر می قول کردی - لیسکر به قول کردی -  
 قشون را جمع کرد قشون را جمع کرده ست - قشون را جمع نخواهد کرد  
 لیسکر می قول نکرد - لیسکر قول کردی نکرد - لیسکر به قول نکردی  
 قشون را جمع نکرد قشون را جمع کرده ست قشون جمع نخواهد کرد  
 لیسکر می قول کرد - لیسکر می قول کردی - لیسکر به قول کردی -  
 قشون را جمع کردی قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهد کرد  
 لیسکر می قول نکرد - لیسکر می قول کردی نکرد - لیسکر به قول نکردی  
 قشون را جمع نکردی قشون را جمع کرده قشون را جمع نخواهد کرد  
 لیسکر می قول کرد - لیسکر می قول کردی - لیسکر به قول کردی -  
 قشون را جمع کردم قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهد کرد -  
 لیسکر می قول نکرد - لیسکر می قول کردی نکرد - لیسکر به قول نکردی  
 قشون را جمع نکردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع نخواهد کرد -  
 نسان و نس - نسان مدلسه - نسان دی اندی نیولی  
 نسان بگیر - نسان بگیر - نسان را هنوز نگرفته ای  
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی ده - نسان به وه نشی -  
 نسان را گرفت - نسان را گرفته ست - نسان را خواهد گرفت  
 نسان می نه وه نیو - نسان می ندی نیولی - نسان نه وه نشی  
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته ست - نسان نخواستی گرفت  
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان به وه نشی -  
 نسان را گرفت - نسان را گرفته ست - نسان را خواهد گرفت

گنلی دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -  
 شمرده ام <sup>خواهم شمر</sup> ز شمر دم  
 نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -  
 شمرده ام <sup>خواهم شمر</sup> شکار کن  
 بنکار مه کوه - په بنکار پس عبت عمر ضایع کیری -  
 شکار کن <sup>صه و بنال</sup> شکار عبت عمر ضایع ے شود  
 بنکار که و کبر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار  
 شکار اگر کنی <sup>باک نیست</sup> شکار مباح ست - شکار  
 نه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دل -  
 خوب ست <sup>گاه گاه</sup> هم شام دور <sup>میکنه</sup> از دل  
 شاه زاده حنا پینکار ووت - پینکار به ووزی -  
 شهزاده <sup>صاحب به شکار بیرون شد</sup> به شکار بیرون خواهد شد - می  
 پینکار و تلحی - پینکار وه نه ووت - پینکار به نه ووز  
 به شکار بیرون شده ست <sup>به شکار بیرون نشد</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -  
 پینکار و تلحی ندی - پینکار وه ووت - په بنکار به ووزی -  
 به شکار بیرون شده ست <sup>به شکار بیرون شدی</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -  
 پینکار و تلحی - پینکار نه ووت - پینکار به نه ووز -  
 به شکار بیرون شده <sup>به شکار بیرون نشدی</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -  
 پینکار و تلحی نه می - په بنکار وه وتم - په بنکار به ووزم -  
 به شکار بیرون شده <sup>به شکار بیرون شدم</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -  
 پینکار و تلحی بهم - پینکار نه ووه وتم - په بنکار به نه ووزم  
 به شکار بیرون شده ایم <sup>به شکار بیرون نشدم</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار نه می وتلی - شپیرم ناپیدیا گنم هغولفا طوچه انور خلق وانی  
 پینکار نه ام بیرون <sup>ششم باب در میان همان</sup> نطقها کراین دیگر مردم مکتوبه  
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه مخه - بازار اسرaxe کوه -  
 بازار برو <sup>بازار مرو</sup> بازار چه بیکنی  
 بازار دبیکا و کاردی - چه پلیسه نه لوب بازار مه وینه  
 بازار مر بیکاران را کار ست <sup>که پول</sup> ننداری بازار بیکنی  
 و بازار نه دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه دی  
 به بازار <sup>همو</sup> برود که پول دارد - <sup>که پول ندارد</sup> همو نرود  
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی بهم - بازار لوه به ولا رسه -  
 بازار رفتم <sup>بازار رفتم ایم</sup> - بازار خواهم رفت  
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا رسه  
 بازار زفتم <sup>بازار زفتمه ایم</sup> بازار نخواهم رفت -  
 بازار اولای - بازار لوه تللی می - بازار لوه به ولا رسه -  
 بازار رفتی <sup>بازار رفتم</sup> بازار نخواهی رفت -  
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار تللی نه می - بازار لوه به ولا رسه  
 بازار زفتمی <sup>بازار زفتم</sup> بازار نخواهی رفت  
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا رسه  
 بازار رفت <sup>بازار رفتمه است</sup> بازار خواهد رفت -  
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نشی ولا رسه  
 بازار زفتمه <sup>بازار زفتمه ست</sup> بازار نخواهد رفت -  
 سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -  
 سودا بکن <sup>سودا بکن</sup> چیتا <sup>گران است</sup> -

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت  
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت  
 وه درینه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -  
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد  
 سودا به کپی ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -  
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد  
 سودای نده کپی - سودا به نه وکپی - سودای وکره -  
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی  
 سودای کپی ده - سودا به وکر - سودای نه وکره -  
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی  
 سودای نده کپی - سودا به نه وکر - سودای وکره -  
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم  
 سودای کپی ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -  
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم  
 سودای نده کپی - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -  
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کبنت شد  
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -  
 کبنت نش کبنت خوبست کبنت خوب نیست  
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -  
 کبنت سرخی زد کبنت بکن کبنت مکن  
 کبنت خواری خواری - د کبنت اوس وخت ندی  
 کبنت خواری بخواهد از کبنت الحال وقت نیست

د کبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -  
 از کبنت وقت بنویس دست - کبنت بسیار بکن - کبنت بسیار مکن -  
 واک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -  
 توت شما باو نخواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -  
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی  
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما جبط خواهد شد  
 کبنت ی وکر - کبنت ی کپی دی - کبنت به وکپی -  
 کبنت را کرد کبنت کرده است کبنت خواهد کرد -  
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کپی - کبنت به نه وکپی  
 کبنت را نکرد کبنت را نکرده است کبنت را نخواهد کرد -  
 کبنت دی وکر - کبنت دی کپی دی - کبنت به وکر -  
 کبنت کردی کبنت کرده کبنت خواهی کرد -  
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کپی - کبنت به نه وکر -  
 کبنت را نکردی کبنت را نکرده کبنت را نخواهی کرد  
 کبنت می وکر - کبنت می کپی دی - کبنت به وکریم -  
 کبنت را کردم کبنت کرده ایم - کبنت خواهیم کرد - واکم  
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کپی - کبنت بنه ندی -  
 کبنت نکردم کبنت نکرده ایم - کبنت نخواهیم کرد -  
 او به وچی کوه - او به مه وچوه - که او به وچی کوه  
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی  
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -  
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -  
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد  
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر  
 باغ را خراب نکرد - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد  
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -  
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد  
 باغ دی خراب نکیر - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر  
 باغ را خراب نکردی - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد  
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کریم  
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایمم - باغ را خراب خواهیم کردیم  
 باغ می خراب نکیر - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیریم  
 باغ را خراب نکردیم - باغ را خراب نکرده ایمم - باغ را خراب نخواهیم کردیم  
 لوبه گله سی - لوبی گله سو - لوبی گله سوی حی - لوبه دی گله سی -  
 دروش شروع خواهد شد - دروش شروع شد دروش شروع شده است - دروش شروع خواهد شد  
 لوبی گله نسو - لوبی گله سوی ندی - لوبه دی گله نسوی  
 دروشش شروع نشد - دروشش شروع نشده است - دروشش شروع نخواهد شد  
 لوبی گله سو - لوبی گله سو دی - لوبه دی گله سی  
 دروشش شروع شد - دروشش شروع شده است - دروشش شروع خواهد شد  
 لوبی گله نسو - لوبی گله سوی ندی - لوبه دی گله نسوی  
 دروشش شروع نشد - دروشش شروع نشده است - دروشش شروع نخواهد شد

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی سو -  
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد  
 اوبه وچی نسو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نسوی  
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد  
 اوبه ی وچی کر - اوبه ی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -  
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد  
 اوبه ی وچی نکیر - اوبه ی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -  
 آب را خشک نکرد - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد  
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -  
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد  
 اوبه دی وچی نکیر - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -  
 آب را خشک نکردی - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد  
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -  
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایمم - آب را خشک خواهیم کردیم  
 اوبه می وچی نکیر - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -  
 آب را خشک نکردیم - آب را خشک نکرده ایمم - آب را خشک نخواهیم کردیم  
 باغ کبینه نو - باغ مه کبینه نو - باغ پوچی کوه - باغ پوچی ماکوه  
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن  
 باغ شاین سو - باغ شاین نسو - باغ بلی وه واهه  
 باغ سیر شد - باغ سیر نشد - باغ ژاله زد -  
 باغ انگور وکوه - باغ انگور نه وکر - سردخت باوه رزاهه -  
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سردخت را بادریخت

لومی کله شو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی  
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -  
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی  
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد شد  
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -  
 درو کرده - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -  
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری  
 درو نگرفته است درو نخواهد کرد - درو کردی  
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری  
 درو کردی درو خواهد کرد - درو را نکردی -  
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -  
 درو نگرفته - درو نخواهی کرد - درو کردم  
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -  
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم  
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت  
 درو نگرفته ایم درو نخواهم کرد - درو افتاد  
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمنده کوته  
 درو افتاده است درو خواهیم افتاد خرمن کوب  
 درمنده کوته - درمنده ترکو مکه کوته  
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -  
 ویش پری واخسته - ویش پری اخستی ده  
 از ده سال را برداشت از ده سال را برداشته است

ویش پریه واخلی - ویش پردی واخسته -  
 از ده را خواهد برداشت از ده را برداشتی  
 ویش پردی اخستی ده - ویش پریه واخلی -  
 از ده را برداشته از ده را خواهی برداشت  
 ویش پری واخسته - ویش پریه اخستی ده  
 از ده را برداشتم از ده را برداشته ام  
 ویش پریه واخلم - سبز کال پریوانی ده -  
 از ده را بر میدارم امسال پریوانی است  
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی  
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین  
**سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جوئی**  
 سر شنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است  
 آمین - آمین - آمین - داد عامی قبوله کری مبین  
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین  
**اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن**  
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن  
 خواره و خوراک - خواره دیر خوراک - خواره مه خوراک -  
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز نخور  
 خواره لب خوراک - هر رنات خواره بدی رنخوراک -  
 چیز کم نخور هر قسم خود نیما شمارا بخور خواهد کرد  
 دودی به و خوراک - دودی به خوراک - دودی و خوراک  
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -  
 نان را نخورد نان را نخورده است  
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -  
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -  
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -  
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -  
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -  
 نان را نخوردی نان را نخورده  
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -  
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم  
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم  
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد  
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی  
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -  
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه  
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد  
 اوبه کن شنبه - اوبه که دیری و شنبه نش بدن  
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمار ازیم  
 و کابری - او خوب بدی دیر که - اوبه و شنبه  
 یکشنبه خواب شمار بسیار خواهد کرد آب خورد  
 اوبه می شنبلی دی - اوبه به و شنبه  
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه می نه و شنبه - اوبه می نده شنبلی - اوبه به  
 آب نخورد آب نخورده است  
 نه و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبلی دی  
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده شنبلی  
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نه و شنبه - اوبه دی نده  
 آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده -  
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبلی دی  
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را نخورده ایم  
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده شنبلی  
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -  
 اوبه به نه و شنبه - پوینس و اغنده - پوینس اغنده  
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت پوشاک  
 پوینس لب اغنده - سادگی ده - دیر پوینس مده غنده  
 رخت کم پوش - که سادگی است بسیار رخت پوش  
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا و اغسته  
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده  
 قبا و اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا و اغسته  
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده  
 قبا و اغستی - قبا به نه و اغندی - قبا دی  
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا  
 اغسته - قبا دی اغوستی ده - قبا به و اغندی -  
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغندا  
 - قبارا بنوشیدی - قبارا بنوشیده - قبارا بنوشیدی  
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغندم  
 قبارا بنوشیدم - قبارا بنوشیده ایم - قبارا بنوشیدم  
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغندا  
 قبارا بنوشیدم - قبارا بنوشیده ایم - قبارا بنوشیدم  
 پکری پسرکوه - پکری مده پسرکوه - پکری ستا مناسب نده  
 دستار بزرگن - دستار بزرگن - دستار شمارا مناسب نیست  
 پکری دیره پسرکوه - چه سنت ده رسول الله ده -  
 دستار بسیار بزرگه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 پکری به پسرکوه - پکری به پسرکوه ده - پکری به پسرکوه  
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد  
 پکری به پسرکوه - پکری به پسرکوه نده - پکری پسرکوه  
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ خواهد کرد  
 پکری دی پسرکوه - پکری دی پسرکوه ده - پکری به پسرکوه  
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد  
 پکری دگر نکره - پکری دی پسرکوه نده - پکری به پسرکوه  
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد  
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکوه ده - پکری به پسرکوه  
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد  
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکوه نده - پکری به پسرکوه  
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملا مه توه  
 چارگزی بهر به بند - چارگزی را بر کر میند -  
 چارگزی دیره نارواده - په ترک کنسی فائده نسته  
 چارگزی بیدر نارواست - در بستن و سه فائده نیست -  
 چارگزی ترملاکوه - چارگزی ترملاکوه ده - چارگزی  
 چارگزی را بر کر کرد - چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را  
 به ترملاکوه - چارگزی به ترملاکوه - چارگزی به  
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر نکرد - چارگزی را  
 ترملاکوه نده - چارگزی به ترملاکوه - چارگزی می  
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر خواهد کرد - چارگزی را  
 ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه ده - چارگزی به ترملاکوه  
 بر کردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر خواهد کرد  
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه نده  
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر نکرده -  
 چارگزی به ترملاکوه - چارگزی به ترملاکوه ده - چارگزی می  
 چارگزی را بر کر کردی - دستار را بزرگ خواهی کرد -  
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه ده - چارگزی به  
 چارگزی را بر کر کردیم - چارگزی را بر کر نکرده ایم  
 چارگزی به ترملاکوه - دقصب پر توکت و کره -  
 چارگزی را بر کر خواهی کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَبِ پَر توک مَه کوه - دَسَیْدِی قِیص و کوه -  
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرهن مکن -  
 دَسَیْدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -  
 از سیدی بیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت  
 اونا ریشم و ولره - خدا یورسول ناسر واکری می  
 دمر مردان را خدا ورسول ناسر کرده هت  
 هم پد غه رنگ سپین زر - اوسره زر ناسر وادی -  
 هم بهرین قسم نقره و طلا ناسر هت -  
 پرهیز دی مردان مسلمانان و رخن دیر کوی -  
 پرهیز مردان مسلمانان از وسه بیار کنه وار  
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا  
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد  
 د اوسر کوی - اوکتی بقدر ده یوه مثقال دسپین  
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره  
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغد  
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر نه کاغد  
 پلاس کوی - باکت می نشته - کتی پلاس کوه -  
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -  
 کتی پلاس مکوه - کتی شه کوی - کتی پلاس کوه  
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد  
 کتی می پلاس کوی ده - کتی به پلاس کوی -  
 انگشتری را بدست کرده ست - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کتی دی پلاس کوه - کتی دی پلاس کوی ده -  
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -  
 کتی به پلاس کوی - کتی می پلاس کوه - کتی می پلاس کوی  
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام  
 کتی به پلاس کرم - کتی می پلاس کوه - کتی می پلاس کوی  
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام کوه  
 کتی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاسی هغه نور هم زده  
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم بهرین قیاس در بکار الفاظ را بدست  
 اتم باب پیمان کنج هغو الفاظ وجه اصل نشینان  
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در مشتمل است  
 او مالدران می دیر مستعملونیه اوسر کار ددی  
 یا مال دران اش بیدر مستعمل میکنند و هر کار ایشان باشد  
 غوایه و تیره - غوایه مه تیره - غوایه وه پیایه غوایه مه پیا  
 گاؤ مارا سته مکن - گاؤ مارا سته مکن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران  
 غوایه پریر ده - چه پخپله خیری - غوایه دنگردی  
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد  
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کوه -  
 گاؤ مارا چاق هت گاؤ مارا چاق کرد  
 غوایه می خاربه کوی ده - غوایه به خاربه کوی -  
 گاؤ مارا چاق کرده هت گاؤ مارا چاق خواهد کرد  
 غوایه می خاربه نکوه - غوایه به خاربه کوی ندی  
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرد هت



غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گوسفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گوسفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

غیلبی می نه ولو - غیلبی می ندی لوی غیلبی به ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم - گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

وقت دغرمی دی غیلبی را غلی دی - شپا پیر رسه سترتری

وقت بنروزه است گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی وروا خله - لپیور و مین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیر در میشها پز برود

مزرکه واینده غیلبی پر پیایه - که واینده نه ووهلی پیایه

زمین علف است گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسکلی سه بنه دی تر حله پیورته - بوده راهی می ماره و کور

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان نه آید میر لبه کاز

شپنه وخره وته غیلبی بوزه چه مهر اشی لبینه بپرو زه -

چوپان بطرف کوه گوسفند مارا میر - که میر پیاید از خوب برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک و لو یاکو

هم اینها خوله خود کلبه ماشی را - هم چیلین تم بچوه کلک خله را

خرپ به دوی شی لکند زیاتی - شود به پیری کیری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده شیر بسید خواهد کرد -

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق خوله کرد گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کیری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری -

چاق کرده - گاو مارا چاق خوری - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کیری ندی - غوایه به خاربه نکری -

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کیری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کیرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کیری ندی

چاق خواهیم کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خواهیم کرد - گوسفند چران - گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود و لوشه

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان را کن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود ماکوشه - شود و لیر و ته پور

شیر را ماست کن - شیر بدوش شیر را بره مارا بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو -

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو -

گوسفند مارا دوشیده است گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی -

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده -

کز دی وه دسره ژمی دپه - کز دی مه دروه اوس ساره کشته  
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان است نیمه سیاه را برپاکن الی الی کز ایست  
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی  
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده است - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد  
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی  
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا نکرده است - نیمه سیاه را برپا نخواهد کرد  
 کز دی وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -  
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی  
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله  
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده - نیمه سیاه را برپا نخواهد کردی  
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله  
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهیم کرد  
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله  
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را نخواهیم کرد  
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیورده چری به واره و  
 کچ کن - کچ کن - کچام طرف کوچ بیکنی کچا زول بیکنی  
 وه لینس - لنبلی می - وه به لیپردی - نه وه لینس  
 کچ کرد - کوچ کرده است کچ خواهد کرد - کرد کوچ  
 لنبلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لنبلی می  
 کوه نکرده است نخواهد کچ کرد - کوچ کردی کوچ کرده -  
 وه لیپرد - نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی  
 کوچ خواهد کرد کچی کوچ کچ نکرده - نخواهی کچ کرد

ولینس - لنبلی می - وه به لیپردی  
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد  
 نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی  
 نکردم کوچ کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد  
 لورگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لورگی او بوتهی مکوه  
 بچوب یا بونه بکن زمستان آید بچوب و بوته کن  
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می  
 زمستان هنوز دور است خدا میداند که تا کی زنده خواهد بود  
 ترا و بو پخوا شوکت کا ولی نه کا بزی حوص مکوه  
 از آب بیشتر کسی پانزار مانده کت حوص کن  
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به درگیری  
 حریص محروم می باشد نصیحت برادر - فایده خواهد داد  
 لورگی می وه کوه - لورگی می کوری دی - لورگی به وکری  
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد  
 لورگی می نه وکرة - لورگی می ندی کوری - لورگی به نه وکری  
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده است - بیزم را نخواهد کرد  
 لورگی دی وکرة - لورگی دی کوری دی - لورگی به وکری  
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهی کرد  
 لورگی دی نه وکرة - لورگی دی ندی کوری - لورگی به نه وکری  
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهی کرد  
 لورگی می وکرة - لورگی می کوری دی - لورگی به وکری  
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد

لرگی می ند و کره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه و کره -

بیزم را کره - بیزم را کرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -

میند و کره میند مکره - میند به چرت ته گو - پر زره

شزل کن شزل کن شزل کنجا تو میکنی بر کنه

میند او س - پید اثر می به چرت و لارس -

شزل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -

عبث سفر مه کوه - خیل شان به خوا سر -

عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل  
بهم باب در بیان نظرهای که شکار بیان مستعمل میکنید

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مه کوه - فایده ن لری

از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد

هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -

آهو را زد آهو را زده است

هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی

آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را

نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی

زده است - آهو را خواهد زد آهو را

وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی

زدی آهو را زده آهو را خواهد زد

هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته

آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می

آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را

ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته

زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم

هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم

آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد

توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه و

توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی بگیر سره

پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه

بعد از آن توفک بزنی - خطا کم خواهد زد - این یادگیر

پدار و کنش هم و غواره - که داس روی پر خوا صافی -

دما بدتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صفا باشد -

توفک به بنه ولی - او که داس روی گنوا چغ می ویشته

توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چغ باشد زدن

نه و که - توفک وزنه می وه بنه وه - وزنه می نیولی ده -

خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته است

وزنه به وه نشی - وزنه می نه وه بنه وه - وزنه می نده

دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه

نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه می نیولی و بنه وه

گرفته است دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت

وزنه می نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

وزنه را گرفت دزن را خواهد گرفت

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -  
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت  
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخل  
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت  
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی  
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش  
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می  
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من  
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے  
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است  
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست  
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت  
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی  
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتر از اجل شہین  
 ددہ لوپری می زدی شہین دے  
 من کبوترم اجل شہین است  
 از ترس وے دلم پر کین است  
 کہ دانم داخل صورت می ریوزد  
 صیاد نیولی رانہ مکین دے  
 اگر دانم بردارم صورت من بیلوزد  
 صیاد گرفته است بہر کین را

رباعی

وزند می نہ وہ نیوہ - وزند می مذدہ نیولی - وزندہ نہ وہ نس  
 وزندہ را نگرتی - وزندہ را نگرتی  
 وزند می وہ نیوہ - وزند می نیولی دہ - وزندہ بہ وہ نسہ  
 وزندہ را گرفتیم - وزندہ را گرفتہ ایم  
 وزند می وہ نیوہ - وزند می مذدہ نیولی - وزندہ نہ وہ نس  
 وزندہ را نگرتیم - وزندہ نگرتہ ایم - وزندہ نخواہم گرفت  
 دغزہ بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -  
 بیکار کوه آسان است - اود زمین ہموار - بیکار گران است  
 ہوسی پر راواروہ - چہ زہ ورنہ پت سم کند می  
 آہو را برین بگردان کہ من بایشان بہم شہیم - شاید کہ بریم  
 کفتری اوزر کی اوہیلی - ہمہ سہی آر ول غواری  
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچنین گردانیدن بخوابد  
 کہ شوکی در واری او تہ در سبند ورنہ وہ نس  
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند باشان بگیری  
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک  
 خوانا خواہ بچم یا خرابی زد بین شرط اگر رنجک  
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می  
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش  
 اوس اخستی دی - رنجک بہ مے اوس واخلی  
 آتش برداشته است رنجکش آتش خواهد برداشت ندی  
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی  
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشته است

جوس ناز کچه پاخه لیرده جوس فریاد کرد که بر نیز کوی کن  
 وطن دی بلخی دامقام پیرده وطن شما دیگر هست این بگذار  
 یاران دی کوچ که خافه وینس دهنن ولادی پرمیاع رینده  
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار دهنن که عبارت از شیطان است ایستادست بر شمع لزه کن

**رباعی**

اویسی می شاختی که جگر خون اورمی لکیری دزده په خون  
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتشم در میگیرد بخانه دم  
 عیش ددینا به پیر عمل شوکه چه خاورد و کوه کنبلی خون  
 عیش دینا را پیر محمد چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان مای

**لسم باب په بیان کبیر لغات او داسما و مفرخ و ود**

دوم باب در بیان لغات و اسمهاست  
 مشتمل بر شش فصل اول فصل بیان کبیر سما و ود شتمل بر شش فصل اول فصل در بیان اسمهاست آن چیزها

**خیزون چر په سما کبیر دی یا قریب و آسمان دی**  
که در آسمان است یا قریب آسمانست

**غو - سپوزی - پیرونی - ستوری - تنه - بریننا**  
آفتاب مهتاب پدین ستاره پای و مرتبه برق

**سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختلی - زئی - واوره**  
سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیم - ابر قطره و یا چکه آب - تالام - برف

**باد باران - وو - گرش - تندره - تکه - ساره - غازه**  
باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهبت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شیب - نمر خات -  
 بهشت نیز روزه نماز پیشین نماز شام نیم شب مشرق باریک  
 قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبته -  
قبله جنوب سهیل شمال شمال پوسرت پوسرت کنبته

**دوه و م فصل بیان کبیر حیوانا توچ سوال غانوی**

**سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت**  
مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن

**جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی**  
دفتز نر ماده اسپ مادریان کره بجانر ماده غوی ماده

**غوا - مکندر - اوش - اوبنه - جوکی - خرخاره**  
ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر خرخاره

**غیره - کچر - کچر - مییز - موز - وری - وزه**  
کوره خر قاطر قاطر مای میش قویج بره بز می ماده

**وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی - نوکینا**  
بزی نر بزی نر ماده اش ماده اش آهوس نر ماده اش بزی نر

**کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیسوه**  
آهوبره قویج کوه پیش کوهی خرگوش گرگ بزرگ

**کابره بل - کوب - بین - مزرری - سرکوزی - گندلیوه**  
گفتار بزرگفتار غوس شیره خوک بزرگ خوک

**پرانان - کیدره - چجال - گورکبش - خانکی**  
پنگ روباه شغال گورکش سرخ مشتی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -  
 کاشیت جریه خادیت سوش کوروش مار - لرم  
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - کوه - تازی  
 کس سورج کرم کربز سنگ ریشی تازی  
 خندکی - سپی - گوگری - دریم فصل بیان مرغان  
 کولر نادره سنگ سنگ  
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه  
 باز شاهین های گرگس نیزگرگس نیزگرگس  
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل  
 کلاغ پیشه کلاچ کلاغ کشت سار مغاوی  
 بظ - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر  
 بظ کرم کورنگ تراز کوتان  
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - نظوی - بار - تارو - خرگه - کتوا  
 بیل کیوز فخره بوم تورج بیسینه پاره  
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی  
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک  
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی  
 مرغ کوهک کارشغ بیل چوپ چوپ  
 حلوم فصل په بیان کسب د باقی اشیا موده  
 سکره زرد - سپین زرد - میس - کلا بین - پاره  
 طلا نقره مس قلع سیاه

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت  
 آهن برنج برنج سرب سرب هفت چوش  
 دیک - کبوه - هرکاره - کاچوغ  
 دیگ آفتاب روغن دانه قاشوغ کلان  
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک  
 قاشوغ خورد نیزه شوغ کارد تمشیر تفتک  
 دسار چاره - استن - یوم کھی - سپاره  
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن خال  
 نغری - توبری - پسول - گهته - موغری  
 سرب پایه دیگ پیکام ایرن زن نیزه زن جمع مروارید  
 مرغله - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی  
 یک مروارید یک لکین جمع لکین یک گوشواره - گوشوار با سلفه بینی  
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی  
 انگشتری مرجان کربا مبه کوزی  
 کوج - گوگر - زس نیم - مردار سنک  
 از جنس خاک کربا زس و سست کوز کرد ندرنج مردار سنک  
 رانجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز  
 سرب سوزن آتش آب باد خاک کوه  
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک  
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق  
 چپوئین - کزدی - پشول - سفرخی - مواند  
 چوپوش سیه خانه سیخ بیلد کتاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلثک و رستن - کجین  
 خ نه میم حاف حاف حاف  
 بالبت - مسله - لری - لری - بوئی - بوئی  
 بالبت جاسنذ چوب چوب بوته بوته  
 رود - واله - لبستی - قیص - پرتوک - خوئی  
 نه جوس جوسه بی پیچن تپان کاه  
 لکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پکری  
 لک کیش چله پیچید بکاه نیز چادر سفید جابی دستار  
 بنی آدم - فریست - پیری - لاس - پینه - پین  
 طایک جن دست پائے پائیا  
 زنگون - نو - غولانج - تی - کته - کتی - نوک  
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشتا ناخن  
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن  
 ناخنا گوش بینی دهن دهنبا دندان  
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی  
 دار و دندان لب بها روی ابرو  
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک  
 پشما شرکان زخ کردن گلو  
 بزیره - بریت - وینته - بمانج - اوزه - ملا  
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر  
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کنجی  
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده  
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد  
 جلت - کیره - غله - کبنت - بوکری - غقم - اوربی  
 جلت پنج کشت قدسه از زمین کیکار گم جو  
 پرویه - بیده - درمند - خوبل - ماش - منکی  
 کاه بیه خرمن چوغل نیز ماش  
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری  
 ارزان کال بیج گوشت روغن  
 کوچی - شلنب - شود - مسیت - پوخته - اورد  
 مسه آردنغ شیر مات نیز تازه تیج  
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره  
 تیمان کف چشم موش بزغیرا دل  
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی  
 جگر نف گزده سپرز قبره  
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی  
 شان بوسند چاه دوچ رسن  
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور  
 دلیمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر  
 وروس - اکا - اما - انا - تروری - مت  
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک  
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند  
 بازو مشت سعی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بڼه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چوب ته به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بید ریزه ویند چنبری نیز چنبری چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنده رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بنه تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی - شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابر رخنان

خوراره - کشوک - شخیه - وراژه - دکال - دانه - اورماله

گوشت خورک بره کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حسیه - نیم سری - خاره - نس خوری - فو

خیشک حصوه درونیم سر چایر وک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گنگ کر کور پچل گنگ خشل نام جانانه بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوری - پچ

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پیچ - دسر دسر - مده - خون

درد روده - درد سر - تپ دق

# فصل په بیان کنده حروف و فو تجویز

ا ب ت ث ج ح خ ش ذ ز

ز ی ژ س ش س ص ض ط ظ ع ف ق ک

ک ل م ن پ لا عی -

تمثیلهای حروف که در افغانی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خیکرد همچون دودی در همچون لوده - ز همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - ک

همچون کل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بید الخیر العیالیر محمد مؤلف



Kh. Sarwan  
03.04.2009

( معرفة الافغانى )

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَابِ مَطَالِبِ وَ  
 مَقَاصِدِ مَآبِ المَخْدُومِ الأَعْظَمِ مالِكِ زَمَامِ حُكْمِ  
 العَرَبِ وَالعَجَمِ المَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لُقْدِ سَيِّئَةٍ -  
 المَكْرَمِ بِالرِّيَاسَةِ الإِنْسِيَّةِ - دَسْتُورِ الأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ  
 عَالِيَّانِ - عَيْنِ أَعْيَانِ الأَمَارَةِ - وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ  
 الجُودِ وَالإِحْسَانِ خَلِيفَةِ الرَّمَنِ - وَوَارِثِ بَيْعَاتِ  
 إِخْرَ الزَّمَانِ - وَمُؤَيِّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالجَنَّةِ وَالنُّبُهَانِ  
 إِمَامِ الأَنْسِرِ وَالجَبَانِ عَفِيٍّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ  
 شَاهِ زَادَةَ سُلَيْمَانَ - خَلَدَ اللهُ ظِلُّ طُولِ الزَّمَانِ -  
 بِمَعْرِفَةِ أَقَاوِجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلَدَادِ قَوْمِي بِنِيَانِ

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**